

### نقد روانکاوانه ی انگاره ی وحدت وجود

تصوف در کنار دستاوردهای ارزشمند فردی و اجتماعی- از قبیل مدارا و سعه صدر، تبلیغ محبت و پلورالیسم و تکرر پذیری- آفات و آسیب هایی هم داشته است. در وجه اجتماعی سیاست گریزی و در وجه شخصی تبلیغ فنای مرید در مراد و نفی استقلال فردی و اشاعه اطاعت کورکورانه و خودباختگی. اهل تصوف مراد و مرشد را در حد یک انسان کامل و خطاناپذیر بزرگ می کردند و وظیفه ی سالک را انحلال وجودی و فکری در پیر می دانستند. این خودباختگی هم به مرید آسیب می زد هم به مراد. نوعی وابستگی دوطرفه و متقابل را دامن می زد که در آن خود مراد هم گدای توجه و ارادت مرید می شد.

از منظر روانشناسی سلامت و روانشناسی روابط، رابطه ی سالم، رابطه محبت آمیز و عاشقانه ای است که استقلال و فردیت طرفین رابطه را نفی نکند. کوتاه ترین و موجزترین دستورالعمل روانشناسی سلامت این دو کلمه است: "خودت باش". در این دو کلمه یک دنیا معنا هست. خودت باش یعنی:

- 1- خودباخته نباش و با فکر و احساس خودت زندگی کن. بر اساس صرافت طبع عمل کن. همرنگ جماعت مباش.
  - 2- طبیعی و ساده باش. راحت باش. قید و بندهای ارثی و عرفی و سنتی نامعقول را کنار بگذار. با تصنع و تکلف زندگی نکن. بدون ماسک و نقاب، بدون ریا و تظاهر زندگی کن.
  - 3- هوای خودت را داشته باش. به جسم و روح خودت برس. آن ها را به حال خود رها نکن. بخواه که هر روزت بهتر از دیروز باشد. برنامه ی واقع بینانه و هدف گذاری برنامه مندی برای تحقق توانایی های بالقوه خودت داشته باش.
- می بینیم که این دستورالعمل دوکلمه ای چه پهنا و ژرفایی دارد. اما در تصوف ما ، "خود" حجاب بود و باید از میان برداشته می شد.

از منظر روانشناسی امروز این گونه رابطه ی مرید و مرادی، بیمارگونه است و مبتنی بر دوگانه و دوقطبی شیفتگی (نارسیسم)/ نفرت است. کنکاش و بررسی ارتباطات واقعی بین مریدان و مرادان چه در گذشته و چه در حال نشان می دهد که این دوقطبی به میزان زیادی وجود داشته است. از طرفی مرید شیفته مراد بوده و از طرفی- به لحاظ جوگیری و جو حاکم بر این رابطه و بایدها و نبایدهای آن- مرید باید به این شیفتگی تظاهر هم می کرد. از سوی دیگر به همان اندازه که نسبت به مراد خود و

فرقه خود شیفتگی داریم از مرادها و فرقه های دیگران نفرت داریم چون آن ها را به نوعی رقیب مراد "من" و فرقه ی "من" تلقی می کنیم.

از منظر انسان شناسی علمی، انسان کامل و خطاناپذیر وجود ندارد و کمال امری نسبی است. بنابراین شیخ و پیر و مراد هم خطاپذیر و جایز الخطاست و نباید و نمی توان در او فانی شد. اما این رابطه می تواند یک رابطه ی مکمل و متقابل و دوسویه باشد. مراد می تواند ضمن قبول استقلال مرید به او یاری رساند تا خودش باشد و به فردیت تکامل یافته خود برسد یعنی این فردیت را کامل و کامل تر کند. بنابراین انگاره ی وحدت تا آن جا که به تحکیم یک رابطه اشاره دارد، قابل قبول است ولی آن جا که یکی را در دیگری فنا می کند، به خطا می رود. همیشه فاصله ای هست و باید هم باشد چرا که هیچ دو نفری مثل هم نیستند و **کمال هر کس غیر از کمال دیگری است. کمال من با کمال تو فرق دارد. کمال هر کس تحقق و فعلیت یافتن فردیت اوست.** در تصوف ما به جای تحقق فردیت، تلاش می شده فردیت انسان ها در فردیت پیر منحل و معدوم گردد. در روانشناسی امروز به استعاره ی سمبولیک لیلی و مجنون " که نزد عرفای ما بسیار رایج است نگاه مثبت و استحسان - آمیزی وجود ندارد. به قول فروغ فرخزاد علم روانشناسی این رابطه را رابطه ای بیمارگونه تلقی می کند که مبتنی بر نوعی مازوخیسم و خودآزاری جنون آمیز است. تصوف ما فردیت ها و تفاوت هایی را که انسان شناسی امروز به رسمیت شناخته به رسمیت نمی شناسد و حکم به فنا و استغراق کامل می کند.

87 /3 /31

### ژک لکان و محمد جعفر مصفا

شاید مقایسه لکان و مصفا مع الفارق به نظر برسد چرا که لکان روانکاوی است با مطالعات آکادمیک و کلینیکی و مصفا محقق بدون مطالعات دانشگاهی است که به دنبال نوعی خودشناسی تجربی در مکان های مختلف خودش به نتایجی رسیده است و آن ها را انتشار داده است . مصفا به خودش دکتر علفی می گوید و مقصودش چیزی مثل پزشکی تجربی و سنتی است . با تمام این اوصاف شباهت های آموزه های لکان و مصفا قابل تامل است . لکان می گوید کودک تا قبل از مرحله ی آینه ای ، تصور و تصویری از خود ندارد . تا پیش از آن او اجزای بدن خود و مادر را می بیند و در احساس وحدتی کامل به سر می برد بدون آن که حس تمایز و تشخیصی نسبت به بقیه ی جهان وجهانیان داشته باشد. در آینه است که برای اولین بار این حس تشخیص و تمایز را تجربه می کند و شیفته این تصویر کامل و ایده ال می شود . این خود شیفتگی با تکوین زبان آموزی ، جهت کلامی و گفتاری هم پیدا می کند و از این بعد کودک ضمن گفتار و به کمک زبان ، پروژه رسیدن به تصویر ایده آلی را پی

می گیرد . حتی عقل در این تکاپو بی طرف نیست و برای رسیدن به این تصویر ایده آلی ، به سانسور و تحریف حقایق دست می زند .

مصفا هم می گوید کودک احساس تمایز با دنیا را ندارد ولی ضمن تعلیم و تربیت به او می آموزیم که خود را عبارت از شبه ارزش های لفظی و کلامی بداند و یک تصویر ذهنی و لفظی از خود جعل کند و زندگی واقعی را برای رسیدن به آرمان های پوچ و لفظی این تخفیف ایده آل فدا کند .